

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در ادله کسانی بود که قائل اند به این که عدول از حی به حی مساوی جایز نیست، که تا به حال دو دلیل از ادله اینها را عرض کردیم و اشکالشان را هم بیان کردیم.

دلیل سوم: استصحاب

دلیل سوم استصحاب است، به این بیان که فتوایی را که از مجتهد اول اخذ کرده، در حق این مکلف و مقلد حجیت فعلیه داشته، یعنی زمانی که مقلد زید بود، این فتوا در حقش، به نحو حجیت فعلیه حجت بود. اما نمی دانیم که این فتوا که عنوان حجیت فعلیه را داشت، حدوثاً و بقاءً حجیت فعلیه دارد، یا فقط حدوثاً حجیت فعلیه دارد، که در اینجا بقاء آن حجیت فعلیه را استصحاب می کنیم، که در نتیجه اگر بخواید به مجتهد دوم رجوع کند، چون فتاوی مجتهد اول بر این مقلد حجیت فعلیه دارد، لازمه اش این است که عدول به دیگری جایز نباشد.

البته باید به این دلیل، این را ضمیمه کنیم که در فرضی که بالفعل آن فتوا حجیت دارد، دیگر نمی تواند که فتوای مجتهد دوم، بالفعل حجت باشد، مخصوصاً در جایی که بین این دو مجتهد اختلاف فتوا است، چون نمی توانیم بگوییم که در زمان واحد و در عرض یکدیگر، هر دو بالفعل حجیت دارند و این اصلاً معقول نیست. بلکه هر دو در عرض یکدیگر حجیت شأنیه دارند، اما اگر بخواهند هر دو در زمان واحد و در عرض یکدیگر حجیت فعلیه داشته باشند، معقول نیست.

نقد و بررسی این دلیل

بر این دلیل و بر این استصحاب دو اشکال وارد می شود؛

اشکال اول این است که این استصحاب فی نفسه جریان ندارد.

اشکال دوم هم این است که این استصحاب، يك استصحاب حاکم دارد.

در این بحث ها انسان می تواند روش اجتهادی و بحث را خوب بفهمد، هر جا گفتند: در اینجا استصحاب جریان دارد، بلافاصله باید ببینید که آیا ارکان استصحاب وجود دارد یا نه؟ شرایط استصحاب هست یا نه؟

تبیین اشکال اول

پس اشکال اول این شد که استصحاب فی حد نفسه جریان ندارد، که از دو راه می‌توانیم این را بیان کنیم؛ یک راه مبنایی است، یعنی برخی مثل مرحوم خوئی (قدس سره) اصلاً استصحاب در احکام کلیه را جاری نمی‌دانند و اینجا هم از مصادیق استصحاب در احکام است، لذا از این جهت استصحاب جاری نیست.

اما جهت دومی که این استصحاب جاری نیست، این است که این که می‌گویید: قبلاً یک حجیت فعلیه بوده، که نمی‌دانیم آیا مشروط بوده یا مطلق؟ اگر بگویید: این حجیت فعلیه مشروط به رجوع به همان مقلد اول است، یعنی زید مادامی که از مجتهد تقلید نکرده، حجیت فعلیه برای او حاصل نمی‌شود، که اشکالش این است که این مشکوک البقاء نیست، در حالی که در استصحاب شک در بقاء می‌خواهیم.

اگر گفتیم که حجیت فعلیه مشروط به رجوع به مجتهد است، که هرگز در آن شک نداشتیم، چون زمانی که رجوع کردید، این حجیت فعلیه داشت، الان هم که رجوع می‌کنید حجیت فعلیه دارد، لذا شکی در بقاء نداریم، تا بخواهیم استصحاب کنیم.

اما اگر بگویید که مقصود از آن حجیت فعلیه، مشروطه نیست بلکه مطلق است، یعنی چه رجوع کنم و چه رجوع نکنم، این حجیت فعلیه دارد، که در اینجا یقین سابق نداریم و چنین حجیتی از اول ثابت نبوده است.

الان هم می‌گوییم: چه رجوع کنیم و چه رجوع نکنیم، این حجیت برای ما ثابت بوده، لذا الان هم که می‌خواهیم به شخص دوم رجوع کنیم، باز همان حجیت را استصحاب می‌کنیم، اما در چنین موردی یقین به حدوث نداریم و در استصحاب مستصحب باید متیقن الحدوث باشد.

پس در این استصحاب اگر مراد حجیت فعلیه مشروطه باشد، رکن دوم استصحاب که شک در بقاء است، در اینجا وجود ندارد، برای این که حجیت فعلیه مشروطه مشکوک نیست، لذا الان هم اگر رجوع کنیم برای ما حجیت دارد، بیست سال دیگر هم رجوع کنیم برای ما حجیت دارد، اما اگر مراد حجیت فعلیه مطلقه باشد، رکن اول استصحاب را که عبارت از یقین به حدوث است نداریم، یعنی از اول چنین یقینی نداریم که قول مجتهد مطلقاً، چه رجوع کنم و چه رجوع نکنم حجت است.

تبیین اشکال دوم

اشکال دوم استصحاب این است که در اینجا، در ادله کسانی که قائل به جواز عدول هستند، خواهیم گفت که استصحابی بنام استصحاب حجیت تخییری داریم، مثلاً زمانی که زید می‌خواست به مقلد اول رجوع کند، در فرضی که این دو حی مساویند، قبل از رجوع به اولی مخیر بود که به هر کدام می‌خواهد رجوع کند.

اگر دو نفر مساوی بودند، که ادله‌ی آن را هم بیان می‌کنیم، چون در اینجا دو بحث است؛ یک بحث این که الان که زید مکلف است و دو مجتهد متساویند، باید به کدام رجوع کند، که بعضی گفته‌اند: باید در متساوین به احوط القولین رجوع کند، که خیلی هم مشکل می‌شود که در هر مساله‌ای، ببینید که قول کدام احوط است، تا همان را بگیرد، اما بعضی هم گفته‌اند: مخیر است.

بحث دیگری هم که داریم این است که بعد از این که به یکی از این دو رجوع کرد، آیا عدول از احدهما به دیگری و به حی مساوی دیگر جایز است یا نه؟

در اشکال دوم به این استصحاب می‌گوییم: قبل از آن که به اولی رجوع کند، تخییر بوده، یعنی هم قول این و هم قول او، هر دو حجیت شأنیه داشته، الان هم این حجیت تخییری را استصحاب کرده می‌گوییم: الان هم که مدت زمانی به قول او عمل کرده و می‌خواهد به حی دوم رجوع کند، استصحاب تخییر در اینجا می‌گوید: هنوز هم می‌توانی به حی دوم رجوع کنی و این استصحاب تخییر بر استصحاب حجیت فعلیه حکومت دارد و مقدم است، چون قبل از آن یک استصحاب تخییر داریم، که عنوان سببی دارد و به منزله موضوع برای استصحاب دوم است، مادامی هم که استصحاب در موضوع جاری است، در حکم جاری نمی‌شود.

علی‌آی حال در اینجا یک استصحاب حجیت تخییری داریم، که حجیت فعلیه را از بین می‌برد، البته بعداً در ادله جواز تقلید خواهد آمد، که یکی از مباحث مهم حجیت تخییری است، که آیا اساساً در فقه یا اصول چیزی بنام حجیت تخییری داریم یا نه؟ که بعضی از بزرگان فرموده‌اند: در اصول چیزی بنام حجیت تخییری نداریم، که ان شاء الله بعداً به بحث می‌رسیم و بیان می‌کنیم.

دلیل چهارم: قاعده اشتغال

دلیل چهارم که شاید عمده‌ترین دلیل کسانی است که قائل‌اند به این که عدول از حی به حی جایز نیست و بزرگانی مثل مرحوم خوئی و مرحوم حکیم (قدس سرهما) بر همین دلیل چهارم استناد و استدلال کرده‌اند و آن قاعده اشتغال است، به این بیان که ما نحن فیه دوران بین تعیین و تخییر است، یعنی نمی‌دانیم که قول همان مجتهد اول به صورت معین برای مقلد حجیت دارد یا در رجوع بین اولی و دومی مخیر است؟

عقل در دوران بین تعیین و تخییر، قائل به تعیین است و می‌گوید: چیزی را که احتمال تعیینش را می‌دهید، باید اخذ کنید، چون حجیت موردی که به صورت معین است، برای ما قطعی است، اما حجیت مورد دیگر که به صورت تخییری است، برای ما مشکوک است و در اصول خواندید که شک در حجیت مساوی با علم و قطع به عدم حجیت است.

در اینجا هم همین طور است، یعنی قول مجتهد دوم که می‌خواهد به عنوان تخییر حجت باشد، برای ما مشکوک الحجیه است، لذا این را کنار گذاشته، سراغ مقطوع الحجیه، که همان قول مجتهد اول است می‌رویم، که در اصطلاح اصولی به آن اشتغال می‌گوییم، چون اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد، در اینجا هم که دوران بین تعیین و تخییر است، اگر به فرد معین اخذ و عمل کنیم، برائت یقینی حاصل می‌شود، اما اگر به فرد تخییری، یعنی رجوع به قول مجتهد دوم اخذ کنیم، شک داریم که آیا برائت حاصل می‌شود یا نه؟ و یقین به حصول برائت نداریم.

از آنجا که عرض کردیم که بعضی از بزرگان، مثل مرحوم خوئی و مرحوم حکیم (قدس سرهما) بر این دلیل تکیه کرده‌اند و غالب کسانی که گفته‌اند: عدول از حی به حی جایز نیست، مستندشان همین است، برای این که بحث اجماع، استصحاب و مخالفت عملیه قطعیه را همه گفته‌اند که قابل جواب است، اما آنچه که گفته‌اند: قابل جواب نیست و عمده در مساله است، همین است.

بعد در تکمیل بحث گفته‌اند که گاهی حجیت فتاوا را از باب طریقت می‌دانیم و می‌گوییم: این فتوا و آن فتوای مجتهد اول و دوم، هر کدام طریق هستند، گاهی هم بنا بر مبنای سببیت می‌دانیم، که بنا بر مبنای سببیت، بینشان تزامم به وجود می‌آید، که در باب متزاحمین باید سراغ مرجحات باب تزامم برویم و مرجحات باب تزامم هم این است که باید به آنچه اهم یا محتمل الاهمیه است، عمل کنیم.

به عبارت دیگر از این دو فتوا، اگر قائل شدیم به این که حجیت امارات از باب موضوعیت و سببیت است، بین این دو تعارضی نیست، بلکه تزامم به وجود می‌آید، که در تزامم باید سراغ مرجحات باب تزامم برویم.

اما بنا بر طریقت هم دو مبناست، که وقتی بین دو فتوا تعارض و اختلاف وجود دارد، يك مبنا این است که «اذا تعارضتا ساقطا»، يك مبنا هم تخییر است و این تخییر هم، تخییر اصولی است.

کسانی که قائل به تساقطند می‌گویند: در اینجا تساقط که می‌کنند، هر دو کنار می‌روند و در مقام امتثال، قائل تخییر می‌شوند، چون عقل می‌گوید: به هر کدام خواستی عمل کن.

بین تخییر در مقام امتثال و تخییر در مسئله اصولیه فرق وجود دارد، اگر گفتیم: آن ادله‌ای که می‌گوید: هر گاه دو روایت یا فتوا تعارض کردند، به اخذ به احدهما مخیرید، این تخییر در مسئله اصولیه می‌شود، اما اگر این را قبول نکردیم و قائل به تساقط شدیم، باز هم عقل در اینجا می‌گوید: مخیرید که به هر کدام که خواستید عمل کنید، که این تخییر در مقام امتثال می‌شود.

نقد و بررسی این دلیل

در اینجا جوابی که به این دلیل داده می‌شود، این است که اصلاً به نظر اینجا مورد دوران بین تعیین و تخییر نیست، بلکه دوران بین تعیین و تخییر مثل این است که دو مجتهد هستند، که یکی اعلم و دیگری غیر اعلم است، که در اینجا در ابتدا بین این دو راه متوقف می‌شوید، که آیا قول اعلم معیناً حجت است یا مخیر هستید بین اعلم و غیر اعلم؟ که دوران بین تعیین و تخییر است.

در دوران بین تعیین و تخییر، گاهی اوقات مسئله به دوران بین حجت و لا حجت بر می‌گردد، یعنی می‌گوییم: با وجود اعلم احتمال دارد که قول غیر اعلم حجت نباشد، که در آنجا عقل می‌گوید: از باب قاعده اشتغال باید تعیین را قائل شوید.

اما در ما نحن فیه، چون این دو مجتهد از اول مساوی بودند، از اول بین این دو تخییر داشتیم، الان هم که به یکی رجوع کردید و می‌خواهید به دیگری عدول کنید، در اینجا استصحاب تخییر را جاری کرده و می‌گویید: قبلاً مخیر بودم، الان شك می‌کنم که آیا باز هم مخیرم یا نه؟ تخییر را استصحاب می‌کنم و با اجرای استصحاب تخییر، دیگر مجالی برای دوران بین تعیین و تخییر باقی نمی‌ماند.

بله کسانی مثل مرحوم آقای خوئی (ره) که اصلاً استصحاب تخییر را قبول ندارند و می‌گویند: حجت تخییری نداریم، از راه اصالت الاشتغال می‌گویند: دوران بین تعیین و تخییر است، لذا عدول به دیگری جایز نیست، اما عرض کردیم که وقتی ادله کسانی را که گفته‌اند: عدول از حی به حی مساوی جایز است خواندیم، روشن می‌شود که استصحاب تخییر یا حجت تخییری صحیح است.

پس فعلاً این جواب مبنایی را داده و می‌گوییم: روی این مبنا که در اول مخیر بوده و الان هم استصحاب حجت تخییری دارد، دیگر مجالی برای دوران بین تعیین و تخییر در اینجا باقی نمی‌ماند.

این هم چهار دلیل قائلین به این که عدول از حی به حی مساوی جایز نیست، که ملاحظه فرمودید تمام این ادله مخدوش بود، حال باید دلیل کسانی را که می‌گویند: عدول جایز است بخوانیم.

اما قبل از این که ادله جواز عدول به حی مساوی را بخوانیم، باید بگوییم که این بحث مطرح است که وقتی که دو مجتهد مساویند، آیا عقل می‌گوید که شما مخیرید که به هر کدام خواستید عمل کنید؟ و یا عقل در آنجا می‌گوید: باید به احوط القولین عمل کنید؟ که ان شاء الله يك بحث اجمالی در این زمینه می‌کنیم و بعد وارد ادله کسانی که قائل به جواز هستند می‌شویم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين